

# شعر چاپ نشده‌ای از

## بهارا برای سعدی

رضا سجادی

خاتمه‌ی مباحثات در اطراف اشعار نظامی مطلب را عنوان کرده و فرمودند من از اظهار نظر درباره‌ی سعدی به سرودن آن تضمین راضی نشدم. حالا در بحر نامطبوع شعری ساخته‌ام و دستور فرمودند من بخوانم، من آن شعر را در آن جلسه خواندم و حفظ کردم که اینک آن شعر چاپ نشده را با عرض تشکر و حسن نیت آن سرور گرامی تقدیم می‌دارم.

تابلو «سعدی» بهار در بحر نامطبوع:  
در خواب بود یا که به بیداری  
حالی میان مستی و هشیاری  
کاخی رفیع دیدم و ایوانی  
سر زی سپهر آخته پنداری  
اشجار بر فراخته قامت‌ها  
چون سروقامتان چمن زاری  
سنبل به صد زبان به سخن‌گویی  
نرگس به ناز و عشوه و طراری  
در جویبار آب سرشک آسا  
از چار سوی ناله کنان جاری  
گویی که نقشبند طبیعت کرد  
با بحر کلک خود بُتِ فرخاری  
هر سو نظر فکندم خوش منظر  
هر جا نگاه کردم گلکاری  
بود آن سرا چو باغ ارم دلکش  
از هر عوار و منقصتی عاری  
بر صفه چند پیر جهان‌دیده  
بنشسته گرد هم ز سر یاری  
صاحب‌دل و هنرور و دانشور  
روشنگران بس افق تاری  
از دیدگان نافذشان تایید  
فضل و بزرگواری و سالاری  
مسعود و حافظ، انوری و خیام  
فردوسی و نظامی و مختاری  
خاقانی و غضائری و خواجه  
سرگرم بذله‌گویی و دُرباری  
لیکن به جمع شمع صفت دیدم  
شیخی در آن میان به میان‌داری

□ مجله‌ی حافظ بسیار خوب و پرمحتواست، من که یک عمر با کتاب و مجله سر و کار داشته‌ام و خودم نیز مدتی سردبیر مجله‌ی اطلاعات هفتگی بوده‌ام، کم‌تر مجله‌یی را در تمام عمر دیده‌ام که به خوبی ماهنامه‌ی حافظ باشد. مضافاً این که جناب عالی با بصیرت کامل در چند شماره‌ی اخیر، مقاله‌هایی به بزرگان ادب فارسی از جمله فردوسی، خاقانی، خیام اختصاص داده و آثار و اشعارشان را با شرح و بسط به قلم همکاران مجله طی مقالاتی معرفی می‌کنید، که خدا خیرتان دهد.

شنیدم در یکی از شماره‌های آینده تصمیم دارید راجع به استاد مسلم زبان و ادب فارسی یعنی سعدی، مطالبی چاپ کنید، بر خود واجب دانستم که شعر چاپ نشده‌یی از شادروان ملک‌الشعرای بهار درباره‌ی سعدی را به جناب عالی تقدیم نمایم که اگر مورد قبول واقع شد چاپ فرمایید.

بنده به مناسبت صدا و طرز بیان، به معرفی مرحوم مطیع‌الدوله‌ی حجازی که معاون نخست‌وزیر و سرپرست اداره‌ی تبلیغات و رادیو بود، به انجمن ادبی مرحوم وحید دستگری می‌رفتم و اشعار نظامی را می‌خواندم و استادانی که حضور داشتند، با مقابله‌ی آثار نظامی و دواوین شاعران دیگر آن‌ها را تصحیح می‌کردند که بعدها همه چاپ شد.

مرحوم ملک‌الشعرا هم اکثر آیه آن مجلس تشریف می‌آوردند. در یکی از جلسات پس از ختم کار نظامی، بین استادان در خصوص امتیاز یکی از شعرا بر دیگران بحث شد، مرحوم ملک گفته‌ی مرحوم ادیب نیشابوری را تکرار کردند که آن مرحوم که استاد مسلم ادبیات بود، گفته بودند: در شعر فارسی، طاقچه‌یی بوده است که چهار نفر در آن نشسته‌اند: فردوسی، نظامی، مولانا و سعدی. در همان ایام مرحوم علامه محمد قزوینی هم پس از سال‌ها تشریف آوردند به انجمن، وقتی بحث امتیاز شعرای برتر زبان فارسی شد، فرمودند: ناصر خسرو را هم در آن طاقچه جای دهید، او هم به ادبیات این مملکت خدمت کرده است.

پس از این اظهار نظرها که همه در قراردادن سعدی بر بالای طاق ادبیات فارسی متفق‌القول بودند، قرار شد راجع به سعدی استادان حاضر شعر بسازند. مرحوم ملک‌الشعرا (تضمین غزلی را پیشنهاد کردند، خودشان هم تضمینی ساختند که معروف است (سعدیا چون تو کجا نادره گفتاری هست) و در دیوان ایشان هم چاپ شده، اما پس از دو سه ماه یک شب که به انجمن تشریف آوردند، به بنده که پایین جلسه نشسته بودم، کاغذی دادند و رفتند و جای خود نشستند. پس از

این شیخ کیست؟ بار خدایا! کش  
 تابد ز چهره شعشعه‌ی باری  
 گفتند: اشعر شعرا باشد  
 دریای ذوق و کان خرد آری  
 آن کو فراز توده‌ی غیرا زد  
 بر گوش خفتگان غو بیداری  
 آن کو به شارسان سخن افراخت  
 کاخی بدین بلندی و ستواری  
 آن کو گه سرود و سخن ریزد  
 از بحر کلک لؤلؤ شهسواری  
 آن کس که پای تا سر دیوانش  
 سحراست و معجز است و فسون کاری  
 آن کس که مام دهر نپورده  
 چونان به ذوق و علم و هنر باری  
 آن کس که کرد فرّ و نبوغ او  
 کاخ سخنوری را معماری  
 آن کس که شاعران همگی دارند  
 اذعان به برتری‌ش ز ناچاری  
 آن کس که شاعران پس از او جُستند  
 از شعر خویشتن همه بیزاری  
 آن کس که کرد پرده‌گیان دهر  
 با صد کرشمه شاهد بازاری  
 آن کس که هم‌چو تاج گُهر بنشست  
 بر تارکِ ادب به سزاواری  
 آن کس که نسترد ز جهان گردون  
 نامش هگرز با همه مکاری  
 او پادشاه ملک سخن سعدی‌ست  
 آرام جان و قیله‌ی من سعدی‌ست

در خاتمه، تضمین بهار از غزل سعدی را هم تقدیم می‌دارم:

سعدیا چون تو کجا نادره گفتاری هست  
 یا چو شیرین سخنت لعل شکرباری هست  
 یا چو پستان و گلستان تو گلزاری هست  
 هیچم ار نیست تمنای توام باری هست  
 «مشنوای دوست که غیر از تو مرا یاری هست  
 یا شب و روز به جز فکر توام کاری هست»  
 لطف گفتار تو شد دام ره مرغ هوس  
 به هوا بال زد و گشت گرفتار قفس  
 پای‌بند تو ندارد سر دمسازی کس  
 موسی این‌جا بنهد رخت به امید قیس  
 «به کمند سر زلفت نه من افتادم و بس  
 که به هر حلقه‌ی زلف تو گرفتاری هست»  
 بی‌گلستان تو در دست به جز خاری نیست  
 به ز گفتار تو بی‌شائبه گفتاری نیست  
 فارغ از جلوه‌ی حسنت در و دیواری نیست  
 ای که در دار ادب غیر تو دیاری نیست

«گر بگویم که مرا با تو سر و کاری نیست  
 در و دیوار گواهی بدهد کاری هست»  
 دل ز باغ سخنت ورد کرامت پوید  
 پیرو مسلک تو راه سلامت پوید  
 دولت نام تو حاشا که تمامت جوید  
 کاب گفتار تو دامن قیامت شوید  
 «هر که عیبم کند از عشق و ملامت گوید  
 تا ندیده است ترا بر منش انکاری هست»  
 روز نبود که به وصف تو سخن سر نکنم  
 شب نباشد که ثنای تو مکرر نکنم  
 منکر فضل تو را نهی ز منکر نکنم  
 نزد اعمی صفت مهر منور نکنم  
 «صبر بر جور رفیقت چه کنم گر نکنم  
 همه دانند که در صحبت گل خاری هست»  
 هر که را عشق نباشد نتوان زنده شمرد  
 و آن‌که جانش ز محبت اثری یافت نبرد  
 تربت پارس چو جان جسم تو در سینه فشرد  
 لیک در خاک وطن آتش عشقت نفسرد  
 «باد خاکی ز مقام تو بی‌آورد و ببرد  
 آب هر طیب که در طبله‌ی عطاری هست»  
 سعدیا نیست به کاشانه‌ی دل غیر تو کس  
 تا نفس هست به یاد تو برآریم نفس  
 ما به جز حشمت و جاه تو نداریم هوس  
 ای دم گرم تو آتش زده در ناکس و کس  
 «نه من خام طمع عشق تو می‌ورزم و بس  
 که چو من سوخته در خیل تو بسیاری هست»  
 کام جان پُر شکر از شعر چو قند تو بود  
 بیت معمور ادب طبع بلند تو بود  
 زنده‌جان بشر از حکمت و پند تو بود  
 سعدیا گردن جان‌ها به کمند تو بود  
 «من چه در پای تو ریزم که پسند تو بود  
 سر و جان را نتوان گفت که مقداری هست»  
 راستی دفتر سعدی به گلستان ماند  
 طیبانش به گل و لاله و ریحان ماند  
 اوست پیغمبر و آن نامه به فرقان ماند  
 و آن‌که او را کند انکار به شیطان ماند  
 «عشق سعدی نه حدیثی‌ست که پنهان ماند  
 داستانی‌ست که بر هر سر بازاری هست»

**حافظ:** در این «ویژه‌نامه‌ی سعدی» افزون بر اشعار بهار، شعر  
 «سعدی» استاد وحید دستگردی و نیز قصیده‌ی دکتر لطف‌علی  
 صورتگر را برای سعدی (در استقبال از قصیده‌ی مجیرالدین بیلقانی  
 «وقت آن است که مستان، طرب از سر گیرند»)، چاپ کرده‌ایم.  
 هم‌چنین خوانندگان را به خواندن مثنوی بلند چاپ نشده‌ی مشفق  
 کاشانی که تقریظ منظومی بر کلیات سعدی (با تقطیع عروضی آن  
 به اهتمام فضل‌الله دروش و با مقدمه‌ی سردبیر حافظ) است، در  
 صفحه‌ی ۶۷ فرا می‌خوانیم. ■